

نگاهی به ساخت اجماع ایرانی در گفت‌وگو با محمد فاضلی، جامعه‌شناس

برای خلق امید باید تکثرا فهمید



عکس سینه تا تن می‌خورد



سنا رحیم‌پور

سردبیر شبکه شرق

ایران در سالی که گذشت روزهای متفاوتی را تجربه کرد؛ روزهایی پر از امید و ناامیدی. جامعه ایران با تعاریف جدیدی آشنا شد و از سویی گسل رابطه دولت و ملت ابعاد جدیدی به خود گرفت. بسیاری از جامعه‌شناسان در شش ماه پایانی سال ۱۴۰۱ در حوزه ارائه تحلیل‌هایی از وضعیت جامعه ایرانی فعال بودند. محمد فاضلی هم یکی از این جامعه‌شناسان ایرانی است که در تمام مدت اعتراضات سعی کرد فضای غالب در کشور را تحلیل کند. فاضلی معتقد است چیزی که مردم را به سمت خیابان کشاند، اعتراضاتی بود که شنیده نشده بود و نتیجه انباشت مسائل حل‌نشده خود را به شکلی که در این مدت اتفاق افتاد، نشان می‌دهد. به تعبیر فاضلی مردم ایران گروه‌های ناپیوسته‌ای هستند که هر گروه چیزی را از دست داده و در اعتراضات اخیر به دنبال حق از دست‌رفته خودش می‌گشت. به همین دلیل محور اصلی گفت‌وگو با این استاد جامعه‌شناسی دربارهٔ امید بود. این گفت‌وگو در پایان سال ۱۴۰۱ انجام شده است که در ادامه آن را می‌خوانید.

♦ شما در میزگردی که اخیرا در ماهنامه اندیشه بویا به چاپ رسید، از واژه چیزباختگان استفاده کرده بودید؛ افرادی که مجموعه‌ای از باخت‌ها در حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و همه امور را تجربه کرده‌اند. این به تعبیر شما چیزباختگان حرفشان چیست؟

جامعه از راهی که گسل‌های متفاوتی قرار گرفته و این گسل‌ها خصیصه تشدیدکننده همدیگر را پیدا کرده‌اند؛ یعنی هم‌زمان جامعه روی یک گسل اقتصادی قرار گرفته که در یک دهه گذشته بر اثر تشدید تحریم‌ها، آن گسل خیلی فعال شده است. این جامعه مشکلات اقتصادی عمیقی را تجربه می‌کند که شاخص رشد اقتصادی، میانگین نزدیک به صفر را در دهه ۹۰ نشان می‌دهد؛ تورم فزاینده آن را نشان می‌دهد و نوعی از رکود به‌علاوه ساده‌شدن اقتصاد و دورشدن از آن چیزی که پیچیدگی اقتصاد را می‌سازد، یک گسل اقتصادی است. هم‌زمان یک گسل اجتماعی هم وجود دارد، ۸۴ یا ۸۶ درصد جمعیت ایران امروز متولدین سال‌های بعد از انقلاب هستند و اینها با نظام ارزشی متفاوتی بزرگ شده‌اند که با نظام ارزشی حکمرانان تعارضات جدی دارد. این جامعه دچار گسل‌های فرهنگی هم هست؛ نوعی از ارزش‌های مدرن بروز پیدا کرده که به گمان من اکثریتی از جامعه به آن باور دارد. جامعه گسل ناکارآمدی هم دارد؛ نه به آن معنا که جامعه ناکارآمد است، بلکه حکمرانی برای پاسخ‌دادن به نیازهای این جامعه ناکارآمد است، یعنی جامعه دارو انباشت‌شدن مسئله‌ها را احساس می‌کند. من قریب به ۱۰ سال پیش گفتم جامعه ایران جامعه مسائل حل‌نشده است؛ یعنی جامعه احساس می‌کند نه آلودگی هوا حل می‌شود، نه مسئله آب حل می‌شود، نه مسئله ترافیک حل می‌شود، نه مسئله بی‌کاری حل می‌شود، نه تورم بهبود پیدا می‌کند، نه شهرسازی خصیصه بهتری پیدا می‌کند و نه مهاجرت نخبگان رو به بهبود می‌رود و این انباشت مسئله‌ها را در ناکارآمدی شیوه حکمرانی می‌بیند. هم‌زمان جامعه احساس می‌کند با یک تنش بین‌المللی فزاینده مواجه است. امروزی که داریم با هم صحبت می‌کنیم، روز گذشته‌اش خبر توافقی با عربستان برای ازسرگیری روابط ایران-عربستان آمد و من موج استقبال و خوشحالی را می‌توانم در جامعه حس کنم. شاید در سال‌های بعد از خروج ترامپ از برجام این اولین بکی بسیار مثبت سیاست خارجی ایران است. این جامعه سایه تنش منجر به جنگ را بالای سر خودش حس می‌کند و همه اینها یک جامعه پرتنش، نگران بسا آینده‌های مبهم را خلق کرده است که در شرایطی منجر به نوعی از عاصی‌شدن شهروند می‌شود و نمی‌شود اینها را انکار کرد! این چیز نیست که به‌تازگی ظهور کرده باشد؛ شما از میانه دهه ۸۰ اگر پیمایش‌های اجتماعی را نگاه می‌کردید، از سال‌های ۹۳، ۹۴، ۹۵ و بالاخص از ۹۶ به بعد می‌توانستید کاملا ببینید که جامعه این حس را دارد. این چیزی است که من آن را تعبیر کردم و برای این اواخر هم نیست. در واقع سال ۹۶ جامعه چیزباختگان را تعبیر کردم؛ یعنی هرکسی چیزی را باخته؛ یکی امیدش را، یکی تحصیلاتش را، یکی کسب‌وکارش را، یکی امید به ریزستن در دنیای بهتر را، یکی سبک زندگی‌اش را، یکی باورهایش را (این یکی‌ها، هرکدامشان نماینده یک گروه اجتماعی وسیع هستند). وقتی بخش دیندار جامعه احساس کند پایبندی به ارزش‌های دینی کم شده یا از این منظر نوعی از نفاق و دورویی شکل گرفته است، او هم احساس چیزباختگی می‌کند. ریشه بحران‌های امروز جامعه ایران متقاطع‌شدن این گسل‌هاست که هرکدام تعدادی ناراضی ایجاد می‌کند. به عبارتی هر جامعه‌ای در همه فرایندهایش تعدادی راضی و تعدادی ناراضی تولید می‌کند. در واقع همه جوامع این‌گونه هستند، اما وقتی وضعیت جامعه‌ای بحرانی می‌شود که تعداد ناراضیانی که تولید می‌شود خیلی بیشتر از راضی‌ها باشد. به همین خاطر اخیرا پیمایشی می‌دیدم که قریب به ۲۵، ۲۴ درصد جامعه گفته بودند در دو، سه سال گذشته وضع اقتصادی‌شان بهتر شده است، اما حدود ۶۰ و خرده‌ای درصد گفته بودند بدتر شده و وضع اقتصادی بقیه هم تغییری نکرده بود. وقتی تعداد کسانی که وضع‌شان بدتر شده دو تا سه برابر آنهایی است که وضعیتشان بهتر شده، طبیعی است که شما در جامعه‌ای قرار بگیرید که در آستانه اعتراض است.

♦ در دهه ۹۰ جمعیت طبقه متوسط شهرهای چیزی

حول وحوش از ۶۰ درصد جمعیت ایران بوده؛ یعنی ۴۸ میلیون و ۱۱ میلیون نفر هم جمعیت فقیر بوده. اگر بخواهیم این موضوع را یک مقدمه از ایران منتهی به سال‌های امروز بگذاریم و همه اتفاقاتی را که در این سال‌ها افتاده بررسی کنیم، به قول شما **جامعه جوان‌تر و تحصیل‌گه‌تر است، اما آیا برای این نسل روزنه‌ای از امید را می‌بینید؟**

وقتی از امید حرف می‌زنیم باید بیرسیم برای کی و در چه سطحی از توانمندی؟ یعنی امید چیزی نیست که نقطه واحدی باشد؛ برای چه کسی؟ در چه سطحی از توانمندی و در چه بازه زمانی؟ امید همیشه باید یک بازه زمانی داشته باشد. تحمل‌کردن یک امید بی انتها برای جامعه خیلی سخت می‌شود. به گمان من کم‌اگان بستگی به این دارد که حکمرانی جامعه ایران چقدر بتواند خیر خوب و حال خوب تولید کند. این خیر خوب و حال خوب می‌تواند گشایش‌هایی در سیاست خارجی باشد، می‌تواند سرمایه‌گذاری باشد، می‌تواند یک آینده باثبات‌تر برای نرخ‌های مهم اقتصاد ایران باشد مثل تورم، نرخ ارز و نرخ سرمایه‌گذاری در اصل تصور من این است که اینکه جامعه امیدوار بشود یا نشود به کارکرد حکمرانی بستگی دارد، اینکه چقدر کارآمدی نشان دهد و چقدر یک رویکرد همه‌جانبه به مسئله ایران داشته باشد؛ یعنی فقط مسئله اقتصادی را نبیند، فقط مسئله را سیاست خارجی نبیند؛ چون مسئله فرهنگی هم هست. گروه‌هایی از جامعه با این رویکرد فرهنگی حکمرانی مخالف هستند. مسئله را باید به صورت پذیرش تک‌تراها در واقعیت و پذیرفتن الزامات آن بستگی دارد. زمانی است که سیاست‌مدار می‌گوید ما جامعه متکثر را به رسمیت می‌شناسیم، می‌پرسیم آیا الزامات آن را هم به رسمیت می‌شناسید؟ می‌گوید خیر! یعنی در عمل نشان می‌دهد نه! آن‌وقت این به فریب‌کاری تعبیر می‌شود.

♦ آیا مشاهدات شما می‌گوید جامعه ایران بعد از اعتراضات تغییر کرده است؟

حتما! اصلا جامعه ایران تغییر کرده بود که اعتراض کرد. این‌طور نیست که جامعه بعد از اعتراضات تغییر کرده باشد، بلکه جامعه ایران تغییر کرده بود که اعتراض کرد. این تغییر، هم تغییر در سبک زندگی بود، هم تغییر در وضعیت اقتصادی و هم تغییر در مطالبات سیاسی بود. الان شما با یک جامعه مطالبه‌گر مواجه هستید که ناراضی است و همان‌طورکه قبلا گفتم در ناراضی‌اش حتی دار؛ یعنی دیگر نمی‌شود گفت که شما تحمل کنید. البته می‌شود در مورد یک تحمل‌جهت‌دار صحبت کرد؛ یعنی بگوییم شما تحمل کنید، اما بدانید که ما داریم در یک راه درست حرکت می‌کنیم و این راه نتیجه می‌دهد، شما دیگر نمی‌توانید به این جامعه بگویید مسیرهای نادرست را تحمل کنید. چون می‌خواهیم در این مسیر حرکت کنیم پس شما تحمل کنید. به گمان من جامعه ایران وارد یک بده‌بستان با حاکمیت شود؛ یعنی یک چیزی بدهد و یک چیزی بگیرد، یعنی تحمل در ازای چیزی که می‌دهی. مثلا مشارکت بیشتر در تعیین سرنوشت، مشارکت سیاسی مؤثر (نه مشارکت سیاسی فیک)، مشارکت فرهنگی متوازن‌تر؛ نه فقط تحت قرائت یک جریان خاص در درون حاکمیت، بلکه قرائتی از زندگی اجتماعی که متکثرتر باشد؛ یعنی جامعه ایران بر محور تکثر می‌تواند با حاکمیت بده‌بستان کند و آستانه‌های تحملش هم خیلی کم شده است. به عبارتی ما وارد یک رابطه مشروط جامعه و حاکمیت شده‌ایم؛ جامعه مشروط به گرفتن چیزهایی حاضر است عناصری را بپذیرد؛ حالا بخواهد مالیات بیشتر باشد، بخواهد مالیات دقیق‌تر باشد، بخواهد تحمل و همراهی بیشتر باشد. در واقع هر چیز بیشتری با

گرفتن‌های بیشتر از سوی جامعه مواجه است. جامعه حتی به طرح‌های سیاسی خیلی ساده حاکمیت هم حساس شده؛ یعنی مثلا اگر ۳۰ سال پیش در ایران می‌گفتند حکومت قصد دارد یک میلیارد درخت بکارد، صدایی بر نمی‌خاست، ۱۰ سال پیش هم به همین ترتیب بود، ولی امروز وقتی می‌گویند می‌خواهیم یک میلیارد درخت بکاریم، جامعه می‌پرسد چطوری؟ کجا؟ با چه ظرفیتی؟ با چه آثار زیست‌محیطی؟ با چه اقتصادی؟ چرا؟ چرا جنگل‌های قبلی را حفظ نمی‌کنید؟ چرا می‌خواهید درخت بکارید؟ اتفاقا از نظر من این نشانه خوبی است که حاکمیت دیگر دست گشاده‌ای ندارد؛ نه دست گشاده‌ای در سرمایه اجتماعی‌اش دارد و نه حتی ورق رونگرده‌ای دارد. مثلا تا وقتی که دولت حسن روحانی بود، همیشه گفته می‌شد یک ورق رونگرده‌ای به نام حاکمیت یکدست وجود دارد؛ الان حاکمیت یکدست هم رو شده است و یک جرانی که همواره مدعی بوده با تمام قوایش آمده یعنی همه جا را دارد؛ صداوسیما را دارد، بخش نظامی را دارد، دولت را دارد، قوه قضائیه را دارد، مجلس را دارد و حالا جامعه می‌گوید بفرما و انجام بده.

♦ آقای دکتر در این وضعیت چه نباید کرده‌ما مهم‌تر است یا چه باید کرده‌ما؟

هر دو، دوستی داشتیم که می‌گفت من بابت همه حرف‌هایی که در عمرم نردم پشیمان نیستم. هم بایسته‌ها و هم نبایسته‌های جامعه ایران مهم است، حکمرانی باید بداند که نباید خیلی کارها را کرد، خیلی حرف‌ها را نباید زد، نباید گذاشت که خیلی از آدم‌ها حرف بزنند؛ خیلی از آدم‌ها که گشاده‌دستانه زبان باری برای حرف‌زدن و سوزاندن سرمایه اجتماعی داشتند، دیگر نباید حرف بزنند و باید جلوی آنها گرفته شود؛ همان‌طورکه خیلی‌ها از دیوار بالا می‌رفتند و حالا نباید بالا بروند، این نکته مهمی است؛ وگرنه به نتیجه نمی‌رسیم، در واقع هم نبایسته‌ها و هم بایسته‌ها مهم هستند. کلا حکمرانی امر پیچیده‌ای است، کشورداری کار پیچیده‌ای است و هرکس فکر کند کار ساده‌ای است هم خودش را بدبخت می‌کند و هم دیگران را بنابراین حکمرانی کار پیچیده‌ای است و مسائل ایران امروز بسیار پیچیده‌تر شده‌اند و من حاضر تک‌تک آنها را به شما نشان دهم. ما مسئله آب، صندوق‌های بازنشستگی، آلودگی هوا، خاک، محیط زیست و تورم را داریم و با هرکدام از متخصصان مربوطه که صحبت کنید، به شما توضیح می‌دهند اینها درگیر عامل‌های متعددی هستند؛ از سطح بین‌المللی تا اقتصاد سیاسی ذی‌نفعان پیچیده در داخل تا هماهنگ‌کردن بخشی‌ها ظرفیت‌های نداشته. یعنی شما یک دستگاه اداری خیلی بسواد، قلدر و پز از بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌های درجه یک بدون فساد و دارای سطح کافی از ملی‌گرایی را ندارید تا دستگاه اداری شما مسائل‌اتان را مهار و حل کند. همه مسائل ایران و همه مسائل مهم ما دچار بدخیمی شده‌اند؛ بدخیمی به معنای اینکه رفتارها بسیار تودرتو و غیرقابل‌پیش‌بینی است، ما جدای از این بحران سرمایه اجتماعی را هم داریم که یعنی پایین‌ترین سطح اعتماد و همه پیمایش‌های اجتماعی آن را نشان می‌دهد؛ معنی آن اعتماد بین مردم نیست، چون مردم به هم اعتماد دارند و هنوز به خیره‌ها کمک می‌کنند؛ مثلا زلزله خوی که پیش آمد، همه کمک کردند اما مسئله، اعتماد بین مردم و نهادهای حکمرانی است که در یکی از پایین‌ترین سطوح خودش طی دهه‌های گذشته قرار گرفته. در این وضعیت شما نمی‌توانید با اصرارکردن به روش‌های گذشته به نتیجه برسید، در این مسیر هم بایسته‌ها و هم نبایسته‌هایتان مهم‌اند.

♦ پژوهشی تحت عنوان صدایی که شنیده نشد در رابطه با وضعیت مذهب در ایران و رسدی که از ۳۲ تا ۵۴ می‌کند، به‌ویژه از ۴۲ به بعد که رشد فرایندهای دانش، انجام شد. چندوقت پیش شخصی به اسم فتحی‌قدس یادداشتی در روزنامه اطلاعات منتشر کرد و نهبی زد که مساجد خالی شده‌اند. آیا ما می‌توانیم بگوییم که ورق برگشته و میزان دین و دین‌داری کم‌رنگ‌تر می‌شود؟

فقط حکمرانی نیست، شما با یک جریان تحول نوع دین‌داری در ایران مواجه هستید که یک جریان جهانی هم هست؛ یعنی داستان شخصی‌شدن دین به این معنا نیست

که دین از عرصه تأثیرگذاری اجتماعی کلا رخت بر بسته، اصلا این‌گونه نیست؛ در یک دهه گذشته در خاورمیانه شاهد یکی از نقش‌آفرینی‌های بزرگ دین در عرصه سیاست بودیم؛ یعنی ظهور داعش، ظهور جریان‌های تندرو و ظهور طالبان در افغانستان، این چیزها نشان می‌دهد که دین از عرصه تأثیرگذاری بیرون نرفته است. شما در بازار کتاب تهران می‌توانید کتابی به نام دین نمرده است را پیدا کنید، البته عنوان انگلیسی آن گویاتر است، religion matters که یعنی دین مهم است و دین اهمیت دارد. این کتاب درمورد جامعه آمریکاست. دین در همه جوامع افت‌وخیز دارد. پیتر برگر می‌گفت در دهه‌های ۴۰، ۵۰ و ۶۰ دین از زندگی‌های اجتماعی بیرون رفته بود. تا زمانی که خودش می‌گوید احیای دینی دارد صورت می‌گیرد اما به این معنا نیست که صورت‌های قبلی دینی حفظ شوند. این‌طور نیست که دین حتما در قالب مسجد بروز پیدا کند و همه پیمایش‌ها همین را نشان می‌دهد. جامعه‌شناس‌هایی که همکار من هستند، عمداً در حوزه دین کار می‌کنند، این پیمایش‌ها نشان می‌دهند که نوعی از دینداری کم می‌شود اما به این معنا نیست که دینداری از بین می‌رود، همان موقع که مساجد خالی شدند، مناسک دینی مثلا در قالب پیاده‌روی اربعین صورت میلیونی پیدا کرد، تفسیر پیچیده‌ای برای این دو نیاز است که چطور مساجد خالی شدند ولی چهار یا پنج میلیون نفر برای پیاده‌روی اربعین رفتند، اما چون تخصص من نیست، درباره آن حرفی نمی‌زنم، بهتر است که با جامعه‌شناسان دین صحبت کنید.

♦ آقای فاضلی! شما بارها درباره سؤال معروف عباس‌میرزا نوشته‌اید، به نظر شما جواب عباس‌میرزا را چه باید داد؟
عباس‌میرزا از ژوئبر پرسید شما غربی‌ها چه ویژگی‌ای دارید که توسعه پیدا کردید، عباس‌میرزا در جنگ‌های ایران و روس شکست‌خورد بود و خیلی حال‌واحوال خوشی نداشت، در واقع دلایل متعددی دارد یعنی تک‌علتی نیست و ترکیبی است از تغییر مناسبات جهانی از پایان عصر صفوی به بعد، تغییر مسیرهای تجارت در جهان، خخمصه ژئوپلیتیکی که ما در قرن هجدهم، نوزدهم بین روسیه و انگلستان در آن افتادیم، یعنی کانون و صحنه رقابت دو ابرقدرت جهان ایران شده بود، نوعی از اقتصاد سیاسی که در ایران توسعه پیدا کرد، رویکردهایی که حکمرانان در ایران در پیش گرفتند و حتی کنشگری‌هایی که نخبگان سیاسی داشتند؛ یعنی نخبگان سیاسی گاهی اوقات می‌توانستند خیلی بهتر عمل کنند، آنهایی که من بررسی کردم، از مرحوم مصدق در ماجرای ملی‌شدن صنعت نفت ایران تا خیلی‌های دیگر که درمورد آنها خواندم در واقع توسعه‌های سیاسی می‌کنم، فکر می‌کنم می‌توانستند به لحاظ کنش سیاسی کنش بهتری داشته باشند، نوع چنین توسعه‌های بازتابی از شکستمان در ایران اتفاق افتاده؛ کافی بود ما درکی می‌داشتیم از تحولاتی که در حوزه انرژی در میانه دهه ۸۰ (یا ۲۰۰۰ میلادی) در جهان رخ می‌داد، کاش ما درک درست‌تری از روابط بین‌الملل می‌داشتیم، اگر پرونده هسته‌ای رخ نداده بود یا به شکل دیگری مدیریت شده بود همه اینها تأثیرات خودشان را می‌گذاشتند. یک پاسخ واحد به سؤال عباس‌میرزا وجود ندارد اما آن چیزی که من به‌عنوان پاسخ خودم امروز بر آن تأکید می‌کنم، این است که من معتقدم ما اگر یک حکومت با ظرفیت نداشته باشیم، دهه‌ها یا سده‌ها می‌گذرند و قادر به پاسخ‌گویی به‌عبارت‌میرزا نخواهیم بود. ساختن یک حکومت با ظرفیت در کنار ساختن یک جامعه توانمند مهم است تا بتوانند سیاست مهار متقابل را انجام دهند؛ جامعه مانع خودسری حکومت شود و حکومت مانع بی‌نظمی و رانت‌جویی جامعه شود، این مهار متقابل باید رخ دهد اما متأسفانه تا به امروز چنین چیزی را نداشته‌ایم و به یک معنا شکست ما ایرانیان در جریان توسعه بازتابی از شکستمان در ساختن یک حکومت باظرفیت بوده، حکومت باظرفیتی که بتواند روندهای جهانی را درک کند، بتواند به‌خوبی مذاکره کند، بتواند نماینده خوبی برای منافع ملی ایرانیان باشد، بتواند از وضعیت جغرافیایی ایران استفاده کند و بتواند یک بازی برد-بردی را در سطح بین‌المللی و در سطح داخلی شکل دهد.

یادداشت

پدیدارشناسی توسعه



کورش الماسی

بربیراه نیست اگر گفته شود سیاست‌سوزری و تصمیم‌های سیاسی، شدیدا دچار روزمرگی، فقدان دوراندیشی، نبود اهداف واقع‌بینانه، اولویت اهداف جناحی بر اهداف جمعی (ملی) و… شده است. اگر بپذیریم که پیش‌بینی، کنترل و هدایت آینده تابع درک روند امور در زمان حال است و اینکه درک شرایط عینی در زمان حال به ما کمک می‌کند تا مسیرهای کم‌هزینه و امن‌تری برای ساختن آینده‌ای آرام، امن و باثبات، «تدبیر کنیم». آن‌گاه، به‌منظور برون‌رفت از روزمرگی سیاسی، شفافیت اهداف سیاسی و جلب توجه دلسوزان و دغدغه‌مندان سلامت و امنیت ایران‌زمین، این موجد تلاشی برای «درک چپستی، امکان و ملزومات توسعه به‌منابه کم‌هزینه‌ترین و مطمئن‌ترین روش پیش‌بینی آینده‌ای امیدبخش و مطلوب است.

چپستی توسعه

توسعه، فرایند برنامه‌محور برای نظم‌دادن به رفتار انسان‌ها به‌منظور تحقق اهداف (فردی، جمعی، اجتماعی، بین‌المللی و…) است. نکته حائز اهمیت اینکه بنیادی‌ترین نمود، چهره و تجسم مدنیت، «رفتار هماهنگ و منظم» انسان‌ها به منظور تحقق اهداف فردی و اجتماعی است. به تعبیری نظم رفتاری انسان‌ها (شهروندان) مرز میان مدنیت و زیست طبیعی است. به بیانی کاربردی توسعه به این معنی است که انسان‌ها (شهروندان) پیوسته در تلاش برای تسهیل زیست و حصول امنیت پایدار بوده، هستند و خواهند بود. به عبارتی، توسعه «حرکت» از نقطه «ا» به نقطه «ب» یا «حرکت» از یک شرایط نامطلوب به سوی یک شرایط مطلوب است. اینکه حرکت شهروندان از شرایط نامطلوب به‌سوی شرایط مطلوب، مستلزم رفتار منظم و هماهنگ است. اینکه رفتار منظم و هماهنگ مستلزم برنامه و اهداف از پیش تعیین‌شده مشخص است. تحقق اهداف از طریق نظم رفتار و هماهنگ مبتنی بر یک نقشه راه، مستلزم یک ساختار یا سازوکار مدیریت منسجم است. اگر تکثیر مختصر و کلی از توسعه منطقی تلقی شود، آن‌گاه لزوم سازوکار مدیریت اجرایی توسعه ملی به معنی حرکت از زیست نامطلوب به سوی زیستی مطلوب و امن است.

ملزومات توسعه

توسعه در عرصه‌های گوناگون اقتصادی، فرهنگی، علمی، صنعتی، آموزشی، دفاعی، بهداشت و درمان و… تابع و برآیند توسعه سیاسی است؛ چراکه به کلی‌ترین بیان، مدیریت سیاسی معطوف و هماهنگ‌کردن انواع منابع، نیروها، تخصص‌ها، دارایی‌ها و… موجود در عرصه‌های گوناگون به منظور تحقق منافع و امنیت ملی است؛ اینکه در طول تاریخ جوامع، روش‌های گوناگونی برای مدیریت سیاسی تجربه شده است. باوجوداین رضایت شهروندان از مدیریت سیاسی که برآیند رضایت از زیست روزمره است، حاکی از این است که نظم یا روش مدیریت سیاسی کارآمد است، برعکس زیست نامطلوب زمینه نارضایتی را فراهم می‌کند و در نتیجه حاکی از غیرکاربردی بودن روش یا نظم مدیریت است. اگر بپذیریم که توسعه به معنی حرکت از نقطه نامطلوب به نقطه مطلوب است، آن‌گاه، «اتخاذ اهداف ملی (جمعی)»، بنیادی‌ترین پیش‌نیاز، پیش شرط و لازمه توسعه همه‌جانبه است. اینکه اهداف ملی «به‌طور خودکار» زمینه واقع‌بینانه، کاربردی و کم‌هزینه‌ترین راهکارها، طرح‌ها، راهبردها در عرصه‌های گوناگون اقتصادی، روابط خارجه، صنعت، تولید علم، آموزش، دفاعی و… خواهد شد. بی‌شک می‌توان ادعا کرد که «توسعه ملی بدون اهداف ملی، ادعای آذهان غیرصادق و غیرملمی است»؛ بنابراین رضایت شهروندان از زیست روزمره و عینی، کاربردی، معتبر و شفاف‌ترین معیار مدیریت توسعه‌محور است.

امکان توسعه

بربیراه نیست اگر گفته شود توسعه ملی و پیگیری اهداف و منافع فردی و جناحی یک پارادوکس و در نتیجه امکان‌پذیر نیست. توسعه ملی نیازمند عملکرد یکپارچه عناصر نهادهای حاکمیتی مبتنی بر یک برنامه مدون معطوف به اهداف ملی است. اینکه بنیادی‌ترین مانع برنامه‌ریزی کلان سیاسی این حقیقت تلخ و پرهزینه است که درک مشترکی میان نخبگان (سیاسی) درباره چپستی، ضرورت و اهمیت بنیادی منافع ملی به‌عنوان مبدأ و مقصد همه فعل و انفعالات اجتماعی، وجود ندارد. نکته بسیار کلیدی که باید مورد توجه افراد و جناح‌هایی که صادقانه دغدغه سلامت و امنیت ایران‌زمین را دارند، قرار بگیرد، اینکه «توسعه بدون روابط خارجه ملی، غیرممکن است». به این دلیل ساده و کاربردی که در جهان علم و فناوری‌بنیاد، اقتصاد، صنعت، کشاورزی، فرهنگ و… به‌این معنی، به‌طور اجتناب‌ناپذیری وابسته به کشورهای دیگر است. به عبارتی استقلال ملی نه به معنی دیوارهای فرهنگی، اقتصادی، دفاعی و… بلکه تعامل با دنیای پیرامون است. یقینا برخی موافق نخواهند بود؛ اما باید بپذیریم که «مدیریت داخلی تابع مدیریت روابط بین‌الملل است». اینکه توسعه و کارآمدی دو روی یک سکه هستند؛ به‌طوری که کارآمدی بدون توسعه و پایداری سیاسی بدون کارآمدی ممکن نخواهد بود. اگر تبیین کلی و مختصر توسعه کاربردی و منطقی تلقی شود، آن‌گاه، موضوع بسیار کاربردی و اجتناب‌ناپذیر که عناصر ساختار تصمیم‌گیری باید مورد توجه قرار دهند، اینکه توسعه ملی «یک باید اجتماعی و سیاسی» است؛ چراکه جایگزین توسعه، تحول بنیادین (دگرگونی) خواهد بود. اینکه دوگانه توسعه یا تحول (تغییر)، امری فرارادای، طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است؛ به این معنی که مهم نیست که برخی صاحب‌منصبان دارای اراده قوی و مصمم، برای حفظ منافع و جایگاه خود باشند. اینکه درصورتی که توسعه ملی رخ ندهد، ساختار تصمیم‌گیری باید متحول شود، یک امر و حقیقت اجتناب‌ناپذیر، منطقی و فرارادای است. بنا بر یک قاعده فرارادای و طبیعی، افراد، گروه‌ها و ملت‌هایی که توانایی توسعه (به معنی حرکت از شرایط نامطلوب به شرایط مطلوب یا همان تطبیق با شرایط متغیر محیط پیرامون) را نداشته باشند، بی‌شک سرنوشتی ناهموار خواهند داشت. واقع‌گرایی به معنی درک، تشخیص، تحلیل، ارزیابی و قضاوت عینی شرایط محیط زیست است. به عبارتی فهم کاربردی، امور، وقایع، بازیگران تأثیرگذار داخلی و خارجی، کاربردی و کم‌هزینه‌ترین سلاح یا ابزار به منظور تداوم بقا و بقای امن و آرام است. به گواه شواهد و تجربیات بی‌شمار تاریخی و معاصر «مدیریت حرکت زیست شهروندان از نامطلوب به مطلوب (توسعه ملی)، تنها مسیر پایداری ساختارهای سیاسی است.»